سازند

توقف کنید که پرستارانم کوفته بریان همی سازند
درویش سر بر آورد و گفت **شعر**
کوفته بر سر سفرهٔ من گو مباش
گرسنه را نان تهی کوفته است
حکایت مریدی گفت پیر را چه کنم کز
خلایق برنج اندرم ازین سبب که بزیارتم همی کنند
و اوقات مرا از تردد ایشان تشویش است
گفت هرچه درویشانند مر ایشان را وامی بده و آنچه
توانگرانند از ایشان چیزی بخواه که دیگر یکی گرد
تو نگردند **بیت** گر گدا پیشرو لشکر اسلام بودی
کافر از بیم توقع برود تا در چین **حکایت**
فقیهی پدر را گفت هیچ ازین سخنان رنگین دلاویز
متکلمان در من اثر نمی‌کند بحکم آنک نمی‌بینم ایشان را

فعل موافق گفتار

[illegible]

٢٩

فعل موافق گفتار **شعر** ترک دنیا بمردم آموزند
خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس
هرچه گوید نگیرد اندر کس
عالم آنکس بود که بد نکند
نه بگوید بخلق و خود نکند
اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم **بیت**
عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گمست کرا رهبری کند
پدر گفت ای پسر
بمجرد این خیال باطل نشاید روی از تربیت
ناصحان بگردانیدن و علما را بضلالت منسوب
کردن و در طلب عالم معصوم از فواید علم
محروم ماندن همچنان که نابینایی شبی در
وحل افتاده بود و فریاد همی کرد و میگفت

[illegible]

Copyright © King Saud University